نگاه

درباره کتاب «سفرنامه‌های مصور مظفرالدین شاه»

تصاحب حقیقت فرنگ

مرتضی بیک‌بیاتی

«سفر» در عصر قاجار، فراتر از جابه‌جایی مکان بود؛ سفری بود در زمان، از جهانی سنت‌زده و محصور در حصار تقدیر، به سوی سرزمینی که «تجدد» در آن نه یک ایده، که واقعیتی ملموس بود. سفرنامه‌های مصور این دوران، تنها گزارش‌های روزانه از مسیرهای عبور یا توصیف کاخ‌های فرنگ نیستند؛ بلکه آینه‌هایی هستند که حیرت، کنجکاوی و گاه هراس مسافران ایرانی را در برابر «دیگری بزرگ» (اروپا) بازتاب می‌دهند. آنچه این سفرنامه‌ها را از متون مکتوب مشابه متمایز می‌کند، حضور «عکس» در کنار «کلمه» است. در روزگاری که عکاسی در ایران هنوز هنری نوپا و عمدتا در انحصار دربار بود، ثبت لحظات سفر با دوربین، تلاشی بود برای «تصاحب حقیقت فرنگ». شاهان و رجال قاجار با حمل دوربین‌های سنگین و استخدام عکاسان اختصاصی، می‌خواستند نه‌تنها خاطرات خود، که «قدرت نظاره‌گری» خود را بر جهان جدید به ثبت برسانند. کتاب «سفرنامه مصور مظفرالدین‌شاه به فرنگ» با عنوان فرعی «سفر کُنتر کسویل فرانسه» یکی از این نوع آثار است که به‌تازگی به کوشش مهرداد اسکویی و علیرضا بهارلو منتشر شده است. این اثر یکی از آثار برجسته، زیبا و مستند در حوزه تاریخ قاجار و عکاسی دوره قاجار است. کتاب حاضر، نه صرفا بازخوانی یک سفر، بلکه تلاشی است برای پرده‌برداری از لایه‌های پنهان تاریخ تصویری ایران. در هر تصویر از این مجموعه، ما شاهد برخورد دو جهانیم: از یک سو، هیبت سنتی رجال قاجار با عبا و کلاه‌های بلند و از سوی دیگر، معماری نئوکلاسیک اروپا، خیابان‌های سنگ‌فرش و ابزارهای تکنولوژیک عصر بخار. این تصاویر، سند «لحظه‌ی مکث» هستند؛ لحظه‌ای که سوژه ایرانی در برابر مدرنیته مکث می‌کند، خیره می‌شود و دوربین، آن خیرگی را ابدی می‌کند. پژوهشگران این اثر، با کنار هم قراردادن روایت‌های مکتوب و اسناد تصویری، کوشیده‌اند تا غبار زمان را از چهره این سفر تاریخی بزدایند. خواننده با تورق این صفحات، نه یک سیاحت‌نامه معمولی، بلکه گزارشی از تکاپوی نسلی را می‌خواند که در آستانه تحولات بزرگ (همچون مشروطه)، در پی یافتن پاسخی برای معمای عقب‌ماندگی و پیشرفت بودند. این سفرنامه مصور، دعوتی است برای دوباره دیدن قاجار؛ نه آن‌گونه که در کتاب‌های خشک تاریخی روایت شده، بلکه آن‌گونه که خودشان می‌خواستند دیده شوند: مسافرانی در جست‌وجوی فردایی که هرگز به تمامی شبیه به دیروزشان نبود. این سفرنامه تصویری روایتگر سومین و آخرین سفر مظفرالدین شاه قاجار به فرنگ (اروپا) در سال ۱۲۸۴ خورشیدی (۱۹۰۵ میلادی) است. این سفر که تنها یک سال پیش از امضای فرمان مشروطیت انجام شد، از زاویه‌ای خاص و مستند ثبت شده است. ارزش اصلی این اثر تنها در متن مکتوب سفرنامه نیست، بلکه در عکس‌های بسیار ارزشمند و نایابی است که همراه با این سفر ثبت شده‌اند؛ عکس‌ها و تصاویری که نگاه شاه و همراهانش را به دنیای مدرن آن روز اروپا و همچنین وضعیت دربار و همراهان در طول سفر به تصویر می‌کشند.

نقش کوشش‌گران کتاب: مهرداد اسکویی؛ مستندساز، عکاس و پژوهشگر برجسته ایرانی است که به خاطر نگاه هنری و پژوهشی عمیقش به تاریخ عکاسی و فرهنگ ایران شناخته می‌شود. تلاش‌های او در گردآوری، ترمیم و بازخوانی اسناد تصویری دوره قاجار همواره مرجع بوده‌اند. و علیرضا بهارلو؛ پژوهشگر و منتقد سینما و تاریخ هنر است که در تدوین و تحلیل اسناد تاریخی و تصویری این مجموعه همکاری داشته است. این دو پژوهشگر با دقت و حوصله فراوان، عکس‌ها، یادداشت‌ها و اسناد مرتبط با این سفر را از آرشیوهای مختلف گردآوری کرده و با مقدمه‌ای عالمانه و توضیحات تفصیلی بر روی تصاویر، کتاب را به یک سند تاریخی بی‌نقص تبدیل کرده‌اند. اگر بخواهیم ساختار و بخش‌های محوری این کتاب را تحلیل کنیم، می‌توان آن را به چهار بخش اصلی تقسیم کرد:

۱. بخش روایت مکتوب (متن سفرنامه)؛ از آنجایی که این کتاب یک اثر پژوهشی-مستند است، ساختار آن صرفا یک روایت خطی از سفر نیست، بلکه ترکیبی از «سند مکتوب» و «سند تصویری» است که در کنار هم به یک معنا می‌رسند. بخش روایت مکتوب (متن سفرنامه) هسته اصلی روایت است، شامل یادداشت‌ها، روزنامه‌ها و گزارش‌هایی که در طول سفر نوشته شده‌اند. محتوا: توصیف مناظر، گزارش از ملاقات با پادشاهان و شخصیت‌های برجسته اروپایی، توصیف غذاها، لباس‌ها و حتی حس و حال سفر. نکته پژوهشی: در این نسخه، متن سفرنامه صرفا ترجمه یا بازنویسی نشده، بلکه با دقت علمی بازخوانی شده تا لایه‌های معنایی و اصطلاحات آن زمان (که ممکن است برای خواننده امروز غریب باشد) برای او روشن شود.

۲. بخش گالری تصاویر (بخش اصلی و بصری)؛ این بخش، قلب تپنده کتاب است. برخلاف کتاب‌های قدیمی که عکس‌ها را در انتهای کتاب می‌گذاشتند، در چنین آثار مدرنی، عکس‌ها در دل متن یا بلافاصله پس از بخش‌های مربوطه قرار می‌گیرند. پرتره‌های سلطنتی و درباری: عکس‌هایی از خودِ مظفرالدین شاه و همراهانش که نشان‌دهنده استایل، آرایش و پرستیژ آنها در سفر است. مستندات شهری و معماری: عکس‌هایی از شهرهای اروپایی (مانند پاریس، لندن و...) که از نگاه یک ایرانی قاجار به شهر مدرن نگاه می‌کنند. این بخش برای علاقه‌مندان به هنر و معماری بسیار ارزشمند است. جزئیات زندگی روزمره: عکس‌هایی از اشیاء، خودروهای اولیه، قطارها و محیط‌های عمومی که «زمان» را به خوبی تثبیت کرده‌اند.

۳. بخش تحلیل و تکمیلی (بخش پژوهشی): این بخش که حاصل تلاش‌های مهرداد اسکویی و علیرضا بهارلو است، چیزی فراتر از یک کتاب سفرنامه ساده است. تفسیر تصاویر: پژوهشگران توضیح می‌دهند که یک عکس در چه موقعیتی گرفته شده، چه اتفاقی در حال وقوع بوده و چرا این تصویر اهمیت دارد. مقایسه و تطبیق: آنها با استفاده از دانش خود، عکس‌ها را با اسناد دیگر تطبیق می‌دهند تا صحت تاریخی آنها تأیید شود. مثلا اگر در متن از یک عمارت خاص صحبت شده، پژوهشگر با عکسی از آن عمارت که در آرشیوهای دیگر موجود است، آن را تأیید یا اصلاح می‌کند.

۴. بخش مقدمه و پانویس‌های علمی (بخش مستندسازی) مقدمه پژوهشی: این بخش در واقع نقش «نقشه راه» را دارد و به خواننده می‌گوید که با چه نوع تاریخی روبه‌رو است. پانویس‌ها: در لبه صفحات، اطلاعات تکمیلی درباره اسامی اشخاص، مکان‌های جغرافیایی تغییریافته و اصطلاحات قدیمی قرار دارد که به مطالعه عمیق‌تر کمک می‌کنند.

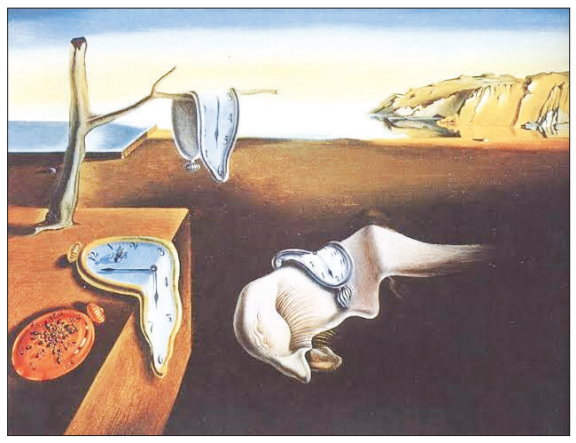


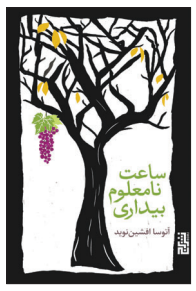
سفرنامه‌های مصور مظفرالدین شاه
پژوهش و گزینش مهرداد اسکویی و علیرضا بهارلو
نشر دانیار

کالبدشکافی زمان، خاطره و تشفی خاطر در «ساعت نامعلوم بیداری»

باستان‌شناسی شفابخشِ حافظه

آزاده فردوسی





ساعت نامعلوم بیداری
آتوسا افشین‌نوید
نشر برج

گاهی زمان در ادبیات کاتالیزوری است که انسان را برای استحاله‌ای شفابخش با گذشته‌اش روبه‌رو می‌کند. «ساعت نامعلوم بیداری» نوشته آتوسا افشین‌نوید، با یک ایده درخشان و پارادوکسیکال آغاز می‌شود: توقفِ زمان برای کشفِ حقیقتی که سال‌ها زیر خاکِ یک خانه قدیمی در خیابان هویزه مدفون بوده است. افشین‌نوید که پیش‌تر در آثاری چون «بازگشت ماهی‌های پرنده» مهارت خود را در واکاوی تنش‌های انسان ایرانی نشان داده بود، در این رمان مانند باستان‌شناسی که از هندسه برای چیدمان واحدهای حفاری و اضلاع‌بندی مکان مشخصه‌ها استفاده می‌کند، هندسه روانی شخصیت‌ها را ترسیم می‌کند تا کلنگِ حفاری را بر لایه‌های رسوب‌کرده روانِ شخصیت‌ها فرود آورد و ما را نیز شریک این استخراج می‌سازد. با خواندنِ این اثر احساس نمی‌کنیم که در جایگاه قاضی نشسته‌ایم؛ بلکه با نوعی تشفی خاطرِ عمیق، خود را در تک‌تکِ ترس‌ها، امیدها و پنهان‌کاری‌های شخصیت‌ها پیدا می‌کنیم.

هوشمندیِ استراتژیکِ نویسنده در مهندسیِ پلات و انتخابِ «نظرگاه»، عاملِ اصلیِ این هم‌ذات‌پنداری است. پیرنگِ داستان بر پایه یک تعلیقِ هوشمندانه بنا شده است: توقفِ فروش یک خانه به دلیل ادعای محسن (خریدار و سازنده جوان) مبنی بر دفنِ یک جسد در حیاط آن. اما راویِ داستان، به‌جای آنکه مانند یک دانای کلِ مداخله‌گر و قضاوت‌کننده عمل کند، با فاصله‌ای انتقادی اما سرشار از شفقت، در ذهنِ شخصیت‌ها رسوب می‌کند. این نظرگاه سیال به ما اجازه می‌دهد تا منطقِ درونی و استیصالِ هر فرد را بی‌واسطه لمس کنیم و بفهمیم که چرا هرکدام از آن‌ها در دوراهی‌های زندگی به لغزش افتاده‌اند. فرخ بیات، با تمامِ حسِ بازندگی و دلتنگی‌اش برای عشقِ نافرجام به دختر موسیو آوانسیان، دیگر یک مردِ میانسالِ خسته‌کننده نیست؛ او شمایلی از خودِ ماست که در تقلای یافتنِ ردی از سرخوشی‌های گذشته در چهره آدم‌های جدید (مانند آرمینه مستأجر ارمنی‌اش) هستیم.

یکی از نقاطِ قوتِ رمان، پرداختِ قدرتمندِ شخصیت‌های فرعی و خرده‌روایت‌هایی است که تنهٔ اصلی داستان را تنومند می‌کنند. رمان پر از چهره‌هایی است که اگرچه حضور فیزیکی کوتاهی دارند، اما سایه‌شان بر تمامِ متن سنگینی می‌کند. بهجت، پیرزنِ مطرودی که دیوارِ خانه‌اش توالت عمومیِ بچه‌های محله بود، حضوری تکان‌دهنده دارد. رابطه پنهانی او با محسن، دیالوگ‌های پیامبرگونه‌اش هنگام سپردنِ النگوها: «دیگه استخوان سبک کردم، داره عقوبتم تمام میشه» و در نهایت مرگِ سینمایی و دلخراشش با دهانی پرشده از جوراب نایلونی، تصاویری بدیع و فراموش‌نشدنی می‌سازند. حتی محسن که وصیتِ بهجت را نادیده می‌گیرد و النگوها را صرفِ تجارت می‌کند، در بسترِ این روایتِ چندصدایی، نه یک شرورِ مطلق، که انسانی گرفتار در چرخ‌دنده‌های بقا جلوه می‌کند. افشین‌نوید با آگاهی از اینکه همهٔ ما در دوراهی‌های اخلاقی لغزیده‌ایم، به‌جای صدورِ بیانیه، به ما نشان می‌دهد که چگونه عقوبت، نه به شکلِ آتشی از آسمان، بلکه در قالبِ اضطرابِ فقدان و گسستِ روابط بروز می‌یابد.

نویسنده به هیچ وجه از کلماتِ ثقیل و متصنع استفاده نکرده است. زبانِ رمان، زنده، امروزی و در عین حال واجدِ ظرایفِ ادبی است. ریتمِ جملات در خدمتِ مهندسیِ تعلیقِ درونیِ شخصیت‌هاست. برای مثال، دیالوگِ ساده رایموند، مردی که تروما‌ی ده سال جنگ در هویزه و اسارت را با خود حمل می‌کند، در صحنه‌ای که مشغول تعمیر میز شطرنج است، با لحنی که اضطراب را به جانِ سعید می‌اندازد، می‌گوید: «می‌خوام کل سربازا رو از نو بسازم آقاسعید... می‌دونی همه‌شون عین همه‌ن. ولی سربازا عین هم نیستن. هیچ دوتاشون عین هم نیستن».

این برشِ انضمامی، به زیبایی تروما‌ی جنگِ رایموند در هویزه را با کنشِ نجاریِ او پیوند می‌زند. سربازانی که در جنگ به اعدادی بی‌هویت تقلیل یافته‌اند، حالا روی میز شطرنجِ او فردیت می‌یابند. همین درهم‌تنیدگیِ روان‌شناختی است که به متن غنا می‌بخشد. همچنین در حیاط پشتی، جایی که رایموند تانکی برای خود ساخته و در نامه‌های جانسوزش از سگی زخمی می‌نویسد که هم‌رزمش آن را همراه سه توله‌اش خلاص کرده و او تأکید دارد که «باید با احترام دفنشان می‌کردند»، چون این کمترین کاری است که در حق آنهایی که به جفا کشته‌ایم باید انجام دهیم. همین ظرافت در توصیفاتِ ذهنیِ فرخ نیز موج می‌زند: «پروین دوست دارد رد مرا از همه‌جای خانه پاک کند، فروفتگی نشیمنم را از روی مبل، انگشتانم را از شیشه میز وسط پذیرایی، ته‌سیگارهایم را از جاسیگاری. اگر بمیرم کافی است آن یک عدد مسواک و ریش‌تراش را هم داخل کمدم بگذارد و درش را ببندد تا این خانه فراموش کند اصلا من زمانی وجود داشته‌ام».

این جملات با ریتمی آرام اما نافذ چون تیک‌تاک ساعت، هراسِ انسانِ مدرن از «پاک‌شدگی» را به تصویر می‌کشند. با این حال، نویسنده مخاطب را در تاریکی رها نمی‌کند. در مقایسه با رمانِ «غول مدفون» اثر کازوئو ایشی‌گورو که فراموشی در آن همچون مهی غلیظ برای التیامِ زخم‌ها عمل می‌کند، در «ساعت نامعلوم بیداری»، این «به‌یادآوری» و مواجهه عریان با گذشته است که راه را برای عبور باز می‌کند. وقتی حیاط خانه کنده می‌شود و به‌جای جنازه‌ای پنهان، صندوقچهٔ لوازم مالکانِ قدیمی رخ می‌نماید، گویی یک غده چرکین از گلوی روایت باز می‌شود. این صحنه به‌شدت بصری و سینمایی، نقطه رهاییِ شخصیت‌هاست.

رمان با پرهیز از پایان‌بندی‌های کلیشه‌ای، ضربه نهایی خود را در آرام‌ترین شکلِ ممکن فرود می‌آورد. منصرف‌شدنِ فرخ از فروش خانه و تماس او با رایموند، در حالی که صدای بوقِ آزاد در تلفن می‌پیچد، حسِ یک فقدانِ تلخ اما بیدارکننده را به همراه دارد. آتوسا افشین‌نوید با این اثر نشان می‌دهد که ادبیات، فراتر از بازنماییِ رنج‌ها، پناهگاهی است برای درکِ متقابل؛ جایی که می‌توانیم بدون نقاب، رودررویِ ضعف‌هایمان بایستیم و در نهایت، به‌جای ویرانی، به یک بیداریِ آرامش‌بخش برسیم.

«ساعت نامعلوم بیداری»: وطن، مهاجرت و هویت‌یابی

رستاخیز ریشه‌ها

طاهره زنگوئی

وطن من کجاست؟ سؤالی که انسان‌ها در پی پاسخش، به جغرافیایی با فرهنگ، مذهب و زبان جدید مهاجرت می‌کنند. اتفاقی که در چند دهه اخیر با شدت بیشتری شاهد آن هستیم. آتوسا افشین‌نوید در رمان «ساعت نامعلوم بیداری» پیرامون وطن، مهاجرت و هویت‌یابی در فاصله این دو مفهوم می‌نویسد. شخصیت‌های این رمان مواجهه متفاوتی با مهاجرت دارند. این‌گونه خواننده با چند واقعیت ممکن و نه یک نتیجه حتمی روبه‌رو می‌شود. این مسئله در رمان دیگر این نویسنده به نام «بازگشت ماهی‌های پرنده» نیز به چشم می‌خورد که نشانه درگیری پیوسته او با این مفاهیم در طی سال‌هاست. مسئله مهاجرت در آثار جدید دیگر نویسندگان معاصر نیز دیده می‌شود. برای نمونه در رمان «آذرباد» نوشته نسیم مرعشی و «شکستن هسته زردآلو» نوشته سینا دادخواه، شخصیت‌های مهاجر خلق شده‌اند. به‌جز مهاجرت، جنگ نیز از مفاهیم مشترک دو رمان آتوسا افشین‌نوید است. شخصیت رایموند در «ساعت نامعلوم بیداری» در جنگ اسیر شده و کودکی شخصیتی در رمان «بازگشت ماهی‌های پرنده» در جنگ گذشته است. با توجه به ماندگاری آثار جنگ در این شخصیت‌ها، نویسنده به‌جز زخم‌های جسمی، بر آثار روانی آن نیز تأکید فراوانی دارد. جنگ مثل غده سرطانی بدخیمی در روح انسان می‌ماند و دردش علاجی ندارد. در جنگ، مفهوم وطن پررنگ‌تر می‌شود. رایموند به‌عنوان مردی ارمنی و اسیر در جنگ ایران و عراق، ریشه‌های هویتی عمیقی دارد و پس از بازگشت از زندان، سال‌ها در یکی از محله‌های قدیمی تهران زندگی می‌کند. در کوچه‌ای که باقی خانه‌هایش، تخریب و به دست مدرنیته سپرده شده است. این مسئله نشان‌دهنده این است که وطن نه وابسته به ملیت، نه مذهب و نه حتی زبان است. وطن به باور به گذشته و ریشه‌های فرهنگی برمی‌گردد.

دغدغه‌مندی نویسنده در زمینه وطن در زندگی شخصی‌اش هم نمود داشته و او را برای تحصیل در رشته «فرهنگ و تمدن‌های اسلامی» به دانشگاه آقاخان در انگلیس کشانده است. او می‌خواست بفهمد چه چیزی وطن را وطن می‌کند؛ مرزهای جغرافیایی، فرهنگی، اساطیر و قصه‌های آفرینش مشترک یا گذشته مشترک. اما در نهایت او در این رمان، به وطن فقط در بستر ظاهری جنگ و جدایی مرزی نمی‌پردازد. او به وطن کوچک‌تر و درونی‌تر که خانه و خانواده است، اشاره می‌کند. شخصیتی مانند فرخ، وطن خانواده را رها کرده و هویتش را در خاطرات گذشته بازتعریف می‌کند. حتی دلبستگی‌های جدیدش، نشانی از گذشته دارند.

تلاش برای حفظ گذشته در ماجرای اصلی رمان آمده است. خانه سرهنگ قادرپناه برخلاف سایر خانه‌های کوچه هویزه، ماندگار می‌شود. جدال بر سر تنها بازمانده این کوچه اصیل، نشان از مبارزه ریشه‌ها برای زندگی است. مبارزه‌ای که در جبهه مقابلش، صف طویل انسان‌های مدرن ایستاده‌اند. مبارزه برای تخریب خانه‌ای که حافظه روابط انسانی و تجربه‌های فردی گذشتگان را در خود دارد. خانه‌ای که با حذف آن، بخشی از زیرساخت نامرئی زندگی اجتماعی سست می‌شود. فضاسازی این خانه و دوگانگی میان کهنه و نو، تشابهاتی با رمان «خانه ادریسی‌ها» نوشته غزاله علیزاده دارد. علاقه به روایت‌های تودرتو از چندین شخصیت، در هر دوی این رمان‌ها دیده می‌شود. این روایت‌های به ظاهر نامربوط مثل اتاق‌های خانه‌ای تاریخی به هم راه دارند. در روایت هرکدام از این شخصیت‌ها سرنخی کاشته شده که با اتصال به نشانه‌های روایت دیگر، سیر رمان را معلوم می‌کند. آتوسا افشین‌نوید، جدا از اهمیتی که از لحاظ محتوایی در این رمان به ریشه‌ها می‌دهد، تلاش کرده زبانش را هم به سمت‌وسوی کلاسیک سوق دهد. در بیشتر بخش‌ها موفق بوده است. کلمات زیبا و روان کنار هم نشسته و تصاویر زنده‌ای ساخته‌اند. اما گاهی سنگینی کلمات بر شاعرانگی‌شان غلبه کرده و نثر را از ریتم انداخته است. مسئله زبان درمورد بعضی دیالوگ‌ها هم مطرح است. برخی از آنها به جای اضافه‌کردن اطلاعات جدید به ماجرا، به جملات قصار تبدیل شده‌اند. این جملات در جایگاه دیگری از متن شاید نمود بهتری پیدا می‌کردند. ویژگی مثبت زبان نویسنده این است که با وجود تعدد شخصیت‌ها، لحن هرکدام بسته به گذشته فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی‌اش، متفاوت است. با وجود انتخاب شغل املاکی برای چندشخصیت، هیچ‌کدام شبیه هم نیستند و در یک تیپ قرار نمی‌گیرند.

رمان «ساعت نامعلوم بیداری» از لحاظ تکنیکی نیز مورد توجه است. استفاده از انواع مختلف راوی، یکی از نشانه‌های آن است. راوی بسته به نیاز متن، بین اول شخص، دوم شخص و سوم شخص دانای کل می‌چرخد. در حالت نامه‌وار دوم شخص، حرف‌هایی به شخصیت‌های دیگر گفته می‌شود که در حالت‌های دیگر ابراز نشده و بخشی از افشاگری و گره‌گشایی روایت را در خود دارد. استفاده از اول شخص و دوم شخص مربوط به قسمت‌هایی از ماجراست که شخصیت نیاز به همدلی دارد. تکنیک دیگر نویسنده، تکرار شخصیت‌های ساخته‌شده در کتاب دیگرش، مجموعه داستان «سرهنگ تمام»، در این رمان است. شخصیت‌هایی مانند سرهنگ، آقای جولایی و آقای مرعشی در رمان «ساعت نامعلوم بیداری» ادامه پیدا کرده‌اند. الگوی این کار را می‌توان در رمان‌های اسماعیل فصیح دید که شخصیت جلال آریان مدام در رمان‌های مختلفش تکرار می‌شود. نکته مورد اهمیت دیگر این است که برخلاف تصور رایج که زن‌ها، شخصیت‌های زن و مردها، شخصیت‌های مرد را بهتر می‌سازند، آتوسا افشین‌نوید چندین شخصیت مرد در این رمان خلق کرده و جزئیات رفتار آنها را کامل و با جزئیات شرح داده است. این نشان از مشاهده‌گری دقیق نویسنده در جامعه و بازتاب دیده‌ها در کلماتش دارد. در جامعه امروزی جدا از تقابل سنت و مدرنیته، دوگانه طبقه متوسط-طبقه مرفه مطرح است که در این رمان نمود پیدا می‌کند. تلاش شخصیت‌های این رمان برای تغییر طبقه اقتصادی مشهود است. سؤال اصلی این است که هویت انسان‌ها با تغییر طبقه اجتماعی، تغییر می‌کند؟ آیا شهر، خانه، لباس، مدرسه و دانشگاه جدید، هویت جدیدی برای فرد می‌سازد؟ شخصیت‌های رمان متعلق به چندین نسل مختلف‌اند و پاسخ متفاوتی به این سؤال می‌دهند. بعضی دچار گسستگی شده و بعضی همچنان به ریشه‌های خود پایبند می‌مانند. این تفاوت‌ها منجر به دید جامع نسبت به تغییرات جامعه می‌شود. با خواندن این رمان می‌توان دریافت آتوسا افشین‌نوید قبل از مهارت نویسندگی، پژوهشگر مردمی قهاری بوده که آینه رویدادهای جامعه شده است.

مروری بر رمان «ساعت نامعلوم بیداری»

آوار خاطرات

الهه احسانی

دیوارها آخرین بازماندگان و تماشاگران جهان هر خانه‌ای‌اند که مناسباتش از بین رفته، ساکنانش از هم دور افتاده و خاطراتشان در گذشته مدفون شده‌اند. آتوسا افشین‌نوید در تازه‌ترین رمانش، «ساعت نامعلوم بیداری»، داستان خانه‌ای را روایت می‌کند که قرار است ویران شود، اما پیش از فروریختن دیوارهایش، گذشته آدم‌هایی که به نحوی با آن پیوند دارند، از زیر آوار بیرون کشیده می‌شود. افشین‌نوید در این اثر، با انتخاب موقعیتی ظاهراً ساده و درعین‌حال ابزورد، امکانی فراهم می‌کند تا مناسبات پیچیده انسانی، تناقض‌های اخلاقی و تنش‌های اجتماعی طبقه متوسط شهری را به نمایش بگذارد.

آتوسا افشین‌نوید، نویسنده‌ای که با آثاری مثل رمان «سرهنگ تمام»، مجموعه داستان «گچ و چای سردشده» و رمان «بازگشت ماهی‌های پرنده» شناخته می‌شود، نشان داده که در مسیر ادبی خود توجه ویژه‌ای به مفهوم هویت، رابطه، جنگ و تبعات آن، مناسبات اخلاقی و تجربه‌های اجتماعی نسل‌های مختلف دارد. در آثار او، قصه‌گویی راهی‌ست برای شناخت پیچیدگی آدم‌ها و بازنمایی مناسباتی که اغلب از نظر پنهان می‌مانند. با مقایسه رمان حاضر و رمان پیشین نویسنده- «ساعت نامعلوم بیداری» و «بازگشت ماهی‌های پرنده»- می‌توان به ساختار روایی و جهان‌بینی افشین‌نوید پی برد. در هر دو اثر، مرگ به‌عنوان رخدادی گشاینده، سکون ظاهری زمان حال را برهم می‌زند و شخصیت‌ها را به بازخوانی گذشته وا می‌دارد. خاطرات جنگ و تجربه زیسته آن دوره هم در هر دو رمان نقشی تعیین‌کننده دارند؛ انگار آن واقعه، حتی پس از پایان رسمی، همچنان در حافظه فردی و مناسبات خصوصی آدم‌ها به حیات خود ادامه می‌دهد. در اینجا گذشته نه یک برهه زمانیِ سپری‌شده، بلکه لایه‌ای رسوب‌کرده در اکنون است که فقدان‌های مختلف، آن را دوباره به سطح می‌آورد. با این‌همه، افشین‌نوید در رمان حاضر، دایره این بازگشت و بازخوانی گذشته را از تجربه فردی به تجربه جمعی گسترش داده است.

در «ساعت نامعلوم بیداری»، شخصیت اصلی که مردی میانسال است قصد فروش خانه‌اش را دارد، اما شایعاتی درباره وجود جسدی در آن، بهانه‌ای می‌شود تا خریدار، فروشنده، بنگاهی و دیگران برای کشف حقیقت، گوشه و کنار ساختمان را جستجو کنند. این موقعیت ابزورد، آدم‌هایی را کنار هم قرار می‌دهد که به‌طور معمول نسبتی با هم ندارند، اما خانه و رازهای مدفون در آن، به نقطه تلاقی زندگی‌های آن‌ها بدل می‌شود. کندوکاو خانه به مرور از یک جست‌وجوی ساده فراتر می‌رود و به مواجهه‌ای با گذشته، زخم‌ها و ناگفته‌های شخصیت‌ها بدل می‌شود. آنچه در نهایت کشف می‌شود صرفاً راز یک ماجرای مشکوک نیست؛ بلکه نمایش تصویر حقیقی زندگی‌هایی است که هرکدام به شکلی در معرض ویرانی قرار گرفته‌اند.

عنصر خانه در این رمان، نه‌فقط مکانی جغرافیایی، بلکه جایی‌ست که گذشته در آن در هیأت فضاهای ملموس و اشیای به‌جامانده استمرار می‌یابد و معنایی استعاری و نمادین دارد: تصویری از هویت آدم‌ها و جامعه امروز. خانه در اینجا پژواکی از خاطرات، و شمایلی از هویت و زندگی هر کدام از شخصیت‌های داستان است که با گذشته و زخم‌هایی متفاوت در این موقعیت مشترک حضور پیدا می‌کنند. یکی در حسرت زندگی نزیسته است، یکی به دنبال رهایی از تحقیرهای گذشته و دیگری در پی تطهیر وجدانش از بار گناهان دیروز. نویسنده با این بهانه، در طول داستان، طیفی از مسائل اجتماعی-اخلاقی را به تصویر می‌کشد: طمع، رانت، فرصت‌طلبی، شکاف طبقاتی، رقابت. با این‌حال آدم‌های داستانش را به کلیشه‌ها و تیپ‌های اجتماعی و اخلاقی تقلیل نمی‌دهد و ماجرای هر شخصیت، گذشته و منطق درونی خاص خود را دارد.

یکی از نقاط جالب توجه این است که نویسنده از قضاوت و داوری درباره شخصیت‌ها پرهیز می‌کند، بدون اینکه تبعات تصمیم‌ها و انتخاب‌های آنها را نادیده بگیرد؛ و به این ترتیب خواننده را به تأمل و داوری درباره آنها و تعامل با داستان وا می‌دارد و او را با روایت همراه می‌کند. ساختار چندصدایی رمان هم در خدمت همین رویکرد است. رفت‌وبرگشت‌های زمانی و تغییر زاویه دید، علاوه بر اینکه ریتم داستان را پویا می‌کند، به خواننده اجازه می‌دهد هر شخصیت را از منظری تازه ببیند. این ویژگی را می‌توان با مفهوم چندصدایی در نظریه باختین همسو دانست. باختین، از نظریه‌پردازان ادبی روس، معتقد است معنا از تعامل بین صداهای مختلف ظهور پیدا می‌کند و چندصدایی معنا را بسط می‌دهد. هر صدا و شخصیت، حقیقت خود را بیان می‌کند و تعامل دیالوژیک بین آنها تصویری بزرگ‌تر و واضح‌تر از وقایع می‌سازد. علاوه بر این، قصه هر شخصیت منطق و مسیر خود را دارد و استقلال نسبی این خرده‌روایت‌ها مانع از آن می‌شود که شخصیت‌ها صرفاً به ابزار انتقال پیام نویسنده تقلیل پیدا کنند.

رمان «ساعت نامعلوم بیداری» در نهایت این مسئله را مطرح می‌کند که در روزگاری که فساد اخلاقی و مناسبات از هم گسسته، اعتماد را به حاشیه رانده‌اند، چه چیزی ادامه حیات جمعی را میسر می‌کند. شاید بیداری از همین لحظه آغاز شود، لحظه‌ای که درمی‌یابیم برای نجات خانه، پیش از هر چیز باید در شیوه مواجهه با دیگری تجدیدنظر کرد. به این ترتیب، شاید فشرده‌ترین صورت‌بندی از دغدغه اصلی آتوسا افشین‌نوید در این اثر، جست‌وجوی امکان همدلی و مسئولیت‌پذیری در جهانی پرتلاطم باشد که مناسبات انسانی‌اش زیر فشار منفعت‌طلبی، تنهایی، فرسایش اخلاقی و دیگر مسائل در معرض فروپاشی‌اند.